

## تابعه

در متون کتب و دواوین شعرای قدیم احياناً بيك عده كلمات و اصطلاحات و كنايات بر می خوریم که چون معانی اصلی قدیم آنها فراموش و از ضبط فرهنگ نویسان قوت شده و لطایفی که در حاق مفهوم اصلی آن کلمات مندرج و نهفته بوده است بر ما معلوم نیست؛ هر قدر فکر می کنیم آن کلمه را با معانی متداولش که در ذهن ما راسخ شده و در لغت نامه ها ضبط رسیده است با موارد استعمالش کاملاً متناسب نمی بینیم و ناچار دست بتوجیهاات و تکلفات با رد و لا روا می زنیم که ذوق سلیم و سلیقه مستقیم را قانع نمی کند؛ یا احتمال تحریف و تصحیف می دهیم، و اگر محتاط باشیم صورت اصلی کلمه را چنانکه در نسخ معتبر نوشته شده است در متن یا حواشی باقی می گذاریم یا مثلاً می نویسیم «کذا فی الاصل و لعل الصواب کذا» برای اینکه شاید معنی اصلی کلمه بعداً کشف و تناسب آن با مورد استعمالش آشکار گردد؛ و اگر این احتیاط و امانت را هم نداشته باشیم کلمه را تغییر داده بجای آن لفظ دیگر می نویسیم و نشانی از صورت اصلی قدیم کلمه اصلاً باقی نمی گذاریم و بعد از آنکه این نسخه یکی دو دست گشت خود لفظ هم مثل معنی اصلی آن بکلی فراموش می شود!

پاره‌یی از این کلمات خاصیتی دارد که بمنزله مفصل اندامهای نظم و نثر ماست بطوری که اگر خللی در بند و بستهای این مفصل حاصل شود استخوان بندی کلام مختل می گردد و چنان از هم وا می ریزد که با هیچ سریشم و چسبی آنها نمی توان پیوند داد؛ و در اثر این نوع از لغات و مصطلحات نه تنها يك جمله و دو جمله از فقرات نثر یا يك بیت و دو بیت از منظومه‌های استادان سخن بر ما مبهم و مجهول می ماند بلکه يك سلسله مرتبط و يك قسمت عمده از آثار ادبی نظم و نثر ما یککلی از لطافت و اعتبار ادبی ساقط می شود.

\*\*\*

خوب بیاد دارم که در بیست سی سال قبل که در مدرسه دارالفنون با استاد «بهمنیار» و «عبدالرسولی» رحمهما الله و جناب آقای استاد «حبیب یغمایی» مدیر محترم «مجله یغما» سلمه الله تعالی تدریس ادبیات فارسی می کردیم گفت و گو بود بر سر کلمه **مضراب** که در عبارت مرزبان نامه آمده است «خر درخلاب و کبوتر در مضراب می راند» ص ۹۴، و مرحوم قزوینی چون کلمه «مضراب» را با معانی متداولش مناسب مقام ندیده با علامت استفهام در حاشیه اش نوشته اند «یعنی چه؟» - مرحوم «بهمنیار» حدس زدند که صحیح این کلمه «قمرآب» باشد که در نسخ به «مضراب» تحریف شده است؛ من آن احتمال را نمی پسندیدم اما در معنی آن همچنان بشردید بودم و ابهام کلمه و جهل خود را از شاگردان هم پنهان نمی داشتم؛ اتفاقاً در آن ایام چون نسخه نازه از دیوان «حکیم عثمان مشتازی» بتملك من آمده بود که با چند نسخه دیگر تفاوت و اختلاف داشت مشغول تصفح و تتبع آن نسخه بودم؛ در آن اثناء باین بیت برخوردیم که بمناسبت قافیه و وزن شعر احتمال تحریف در «مضراب» نمی رفت:

شب درین چرخ پرستاره زرنج چون کبوتر بزر مضراب

بعد دیدم که این کلمه در اشعار قدما حتی در غزل حافظ «بازش ز طره تو بمضرب می زدم» بسیار آمده است. چون مطمئن شدم که در عبارت «هرزبان نامه» نیز تحریف نیست در جستجو برآمدم تا از روی مأخذ معتبر قدیم بر من معلوم شد که «مضرب» علاوه بر معنی متداولش که زخمه تار و عود باشد بمعنی قسمی از دام کیوتران و مرغان مشابهش هم بوده که در لغت نامه‌های متداول از قلم افتاده است؛ و در همان اوقات مقاله مختصری در مجله تعلیم و تربیت نوشتم؛ بالجمله من اولین کس بودم که عقده این مشکل را بگشودم و بعد از آنکه معما حل شده بود مرحوم «اقبال آشتیانی» هم بتأیید بنده در همان مجله امثله و شواهد دیگر که پیدا کرده بود بنوشت؛ از آن تاریخ تا کنون باز هم امثله و شواهد دیگر از شعر «مسعود سعد» و «ابوالفرج رونی» و امثال ایشان یافته‌ام که نقلش در این مقاله بی‌مورد است. مقصود من این بود که گاهی کشف معنی اصلی یک کلمه چندین مشکل نظم و نثر ادبی را حل می‌کند که قبل از آن پیش ما معلوم نبود و لطف معنی و مفهوم واقعی جمله را درک نمی‌کردیم

\*\*\*

مثال دیگرش کلمه «فصب الجیب» یا «فصب الجیب» زبور فارسی یعنی گلستان شیخ که درباره آن احتمالات ناروا و توجیهاات بارد از قبیل «فصب الجیب» و «فصب الجب» و «فصب الجنیت» گفته و نوشته‌اند که بیشتر موجب گمراهی و انحراف اذهان شده و از همین جهت هنوز صورت صحیح و معنی اصلی آن بر اکثر خوانندگان مجهولست!

نگارنده بمرور ایام مقداری از این نوع کلمات را یافته و بعضی را در حواشی و تعلیقات کتب نوشته‌ام و بقیه را هم اگر فرصت مناسبی بدست افتاد متدرجاً یا یک جا نشر خواهم داد. انشاءالله تعالی.

\*\*\*

یکی از آن نوع کلمات، لفظ **تابعه** و توابع مفهوم واقعی این کلمه است که من اول بار در حوالی چهل سال قبل آنرا در قصیده نوبیه رودکی دیدم:

گرچه دو صد تابعه فریخته داری  
نیزیری بازو هر چه جنی و شیطان

و از همان روز اول دریافتیم که این کلمه با معانی متداولش که در لغت نامه‌های فارسی و عربی ضبط شده است تناسب کامل ندارد.

بعضی این کلمه را در بیت «رودکی» بمعنی پیرو و پیروان تفسیر کرده‌اند که مطابق مقصود شاعر نیست؛ در لغت نامه‌های عربی و فارسی که متعرض ضبط این کلمه شده‌اند از قبیل قاموس و لسان العرب و نهایه ابن اثیر و لغت نامه دهخدا، آنرا علاوه بر معنی معروف تابع و پیرو، بمعنی مطلق جن و پری نیز نوشته‌اند که تا حدی بمعنی مصطلح کلمه - که عنقریب خواهیم گفت - نزدیک شده اما باز حاق مطلب را که تناسب خاص این کلمه با خصوص شعر و شاعری باشد نگفته و در حوال و حواش این مفهوم مطلقاً چیزی ننوشته‌اند

خلاصه اینکه من از همان روز که لفظ «تابعه» را در شعر رودکی دیدم و بعد هم عین آنرا در اشعار استاد «جمال الدین اصفهانی» یافتیم متوجه شدم که این کلمه علاوه بر معنی مطلق جن و پری یا خصوص همزاد جن و پری، باید تناسب مخصوصی با هنر شعر و شاعری داشته باشد که از قوایس و فرهنگها فوت شده است و معانی ضبط شده آن از قبیل پیرو و جنی و جنیه و همزاد جن و پری، با موارد استعمالش در شعر رودکی و جلال الدین کاملاً متناسب و دلچسب در نمی‌آید و ذوق سلیم را

درست قانع و اشباع نمی‌کند؛ و مدتی همچنان این عقده در دل بود تا در نتیجه تابع و پیجویی متمادی بحمدالله حقیقت امر مکشوف و آن عقده بازگردید و بر من معلوم شد که لفظ «تابعه» شعر رودکی و استاد جمال‌الدین اصطلاح خاصی است بمعنی خصوص جن و پری و همزاد که بشعرا الهام شعر می‌کند؛ مطابق اعتقاد مردم اعصار قدیم که در مقام تعلیل ظهور افراد غیر عادی می‌گفتند هر شاعر بلکه هر هنرمندی را همزای از جن و پری است که با الهام شعر و هنر می‌کند؛ و شعر استاد جلال‌الدین اصفهانی صریح در آن معنی است

گویند که تابعه کند تلقین شاعر چو قصیده‌بی‌کند انشی (۱)

خلاصه اینکه من در معنی کلمه «تابعه» شعر رودکی و جمال‌الدین تحقیقی کرده بودم که خلاصه آنرا در تعلیقات دیوان «مختاری» نوشتم و خواستم مخصوصاً این قسمت را قبل از انتشار آن دیوان که شاید تا چند ماه دیگر طول داشته باشد بخوانندگان مجله محترم «بغما» تقدیم کنم، و از این قبیل تحقیقات در حواشی و تعلیقات آن دیوان فراوانست که انشاءالله بنظر طالبانش خواهد رسید و می‌هد:

**رودکی در قصیده نوبه معروفش که در مدح امیر ابو جعفر احمد بن محمد سیستانی** ساخته است، در بیان این معنی که شاعر هر قدر توانا باشد از عهده مدح این ممدوح چنانکه شایسته و درخور اوست بر نمی‌آید، گفته است:

گرچه دوصد تابعه فرشته داری / نیز پری بازو هرچه جنی و شیطان  
گفت ندانی سزاش، خیز و فراز آر / آنکه بگفتی چنانکه گفتمی (گفتن: بخ) توان

**استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی** هم در ستایش ممدوح گوید:

گویند که تابعه کند تلقین / شاعر چو قصیده‌بی‌کند انشی  
من بنده چو مدح تو بر اندیشم / روح القدس همی‌کند اعلی

کلمه «تابعه» در اشعار فوق علی‌التحقیق باناه دو نقطه و عین بی نقطه مأخوذ است از مصطلحات قدیم عربی بمعنی جنی و شیطانی که بشعرا تلقین شعر میکنند، و چون آن روح نامرئی همه جاهتمراه و پیرو شخص شاعر است او را «تابعه» نامیده‌اند با ناء علامت نقل از وصفیت با سمیت با ناء مبالغه نظیر «علامه فهامه» که در مذکر و مؤنث یکسان است.

و گاهی بمعنی مطلق جنی و پری که بپارهایی از افراد انسانی مربوط و در همه وقت همراه و کارآموز او در صدور افعال و اقوال فوق‌العاده است استعمال شده، و در این صورت مذکر و مؤنث آنرا باعتبار رجال و نساء انسانی بدوصیغه «تابع» و «تابعه» می‌گویند.

یعنی «تابع» آن مرد جنی است که با زن انسانی مرتبط باشد و «تابعه» زن جنیه است که بمرد انسانی علاقه‌مند شده و در همه احوال همراه اوست. و مرادف آنرا با عین همان مفهوم در فارسی «همزاد» می‌گوییم.

در حدیث مأثور است: «اول خبر قدم المدینه [یعنی من هجرة النبی صلی الله علیه وسلم] امرأة

كان لها تابع من الجن»

۱ - در دیوان چاپی کلمه «تابعه» به «تابعه» تصحیف شده اما در نسخ معتبر خطی که من از استاد جمال‌الدین دیدم هم «تابعه» است و جز این هم نتواند بود برای اینکه «تابعه» در این بیت معنی محصلی ندارد!

در کتاب «نهایه ابن اثیر» و «لسان العرب» بعد از نقل حدیث مزبور می‌نویسند: «التابع هنا جنی یتبع الممرأة یحبها والتابعة جنیة یتبع الرجل تبعه» .  
در قاموس هم می‌نویسد: «التابع و التابعة الجنی و الجنیة یكونان مع الانسان یتبعانه حیث ذهب» .

صاحب «منتهی الارب» می‌نویسد: «تابع: جنی که عاشق انسان و همراه او باشد، و تابعه: جنیه که عاشق انسان و همراه او باشد» .

در شرح قاموس هم تابع و تابعه به «پری و پری زاد مذکر و مؤنث» ترجمه و این نکته علاوه شده است که «آنها همزاد می‌گویند» .

سایر لغت نویسان فارسی و عربی نیز همین عبارات را که نقل کردیم تکرار نموده و هیچ توضیح و تحقیقی از خود نیفزوده‌اند .

اما در خصوص تاء یا هاء مبالغه «تابعه» که در مذکر و مؤنث یکسان گفته شود، صاحب «لسان العرب» می‌گوید: «التابعة الرئی من الجن الحقوه الهاء للمبالغة او لتشبیح الامرا و علی ارادة الداهية و قولهم معه تابعه ای من الجن» .

یعنی تاء «تابعه» که در وقف بهاء تبدیل می‌شود بر تاء افاده معنی مبالغه است، یا باعتبار مفهوم موصوف مؤنث نظیر کلمه «داهیه» .

در «تاج العروس» هم نویسد: «وقیل التابعة الرئی من الجن وانما الحقوا الهاء للمبالغة» .  
کلمه «رئی» که در عبارات فوق آمده بفتح راء و تشدید یاء هموزن «قوی» و «غنی» بضمی جن و پری است که شخص پری زده او را ببیند و با وی دوستی و الفت گیرد .

توضیحاً اعتقاد بوجود تابع و تابعه که ما بین عرب و یارانه از ملل و اقوام قدیم دیگر شایع بوده مبتنی است بر يك اصل کلی که می‌گفتند ارواح نامرئی که از ایشان بجن و پری و فرشته و دیو و شیطان تعبیر می‌شود حیثاً با اشخاص انسانی علاقه مهر و محبتی پیدا کرده در همه احوال همراه وی باشند، و ظهور همه آثار بدیع هنری و ذوقی و اختراعات و اکتشافات علمی، همچنین بعض انواع الهامات و تفرسات قلبی و امور خارق عادت که بدست برخی از افراد بشر انجام می‌گیرد، در اثر تلقین و القا، و مولود راهنمایی و رهبری همان موجودات نامرئی است .

پس «تابعه شعرا» هم یکی از جزئیات و مصادیق آن اصل کلی اعتقادی محسوب می‌شود، نهایت اینکه چون بشعر و شاعری اهمیت میداده آنها از سایر مصادیق مشابهش جدا کرده مطلب مستقلش شمرده‌اند . و این جهت راقم سطور معتقد است که جنی شعر آموز را بطور کلی اعم از شعرای مردوزن بلفظ «تابعه» یا تاء مبالغه ، یا تاء تأنیت (با اعتبار تقدیر موصوف مؤنث داهیه) ، و مصادیق و موارد دیگر «رئی» را که در اصل کلی فوق اشاره کردیم با تفاوت مذکور مؤنث «تابعه» و «تابعه» می‌گفته‌اند که در کتب لغت حتی در امثال «لسان عرب» و «تاج العروس» که گفته آنها را نقل کردیم کاملاً توضیح نشده است، و حتی ارتباط «تابعه» را با خصوص شعر و شاعری هیچکدام متعرض نشده‌اند و این نکته را که علاوه بر مستند صحیح قطعی و فهم مراد واقعی، شعر «رودکی» و «جمال اصفهانی» مقتضای حل بسیاری از رموز اشعار فارسی و عربی میباشد، نگارنده در نتیجه تتبع و فحص متمادی از روی مآخذ معتبر دیگر که نمونه آنها عنقریب بدست خواهم داد استنباط کرده است .

و چون حقیقت معنی «تابعه» و خصوصیت ارتباط آن با شعر و شاعری برنسخ و خوانندگان اشعار

«رود کی» و «جمال اصفهانی» مجبور بود است آنرا به «تابغه» تسخیف کرده یا در معنی تابعه بزرگم افتاده و پیرامن آن توجیهاات ناروا نوشته‌اند که باحق مفهوم کلمه و مراد گوینده‌اش بدرستی تطبیق نمی‌شود و احياناً پیداست که خود نویسنده هم توجیه و تفسیر خود را غیر مناسب تشخیص داده و در صحت کلمه و معنی آن بشک و تردید اندر بوده است!

خلاصه سخن اینکه شعرای قدیم عرب معتقد بودند که با روح هر شاعری يك «تابغه» جنی ارتباط و پیوند باطنی دارد؛ و هموست که بوی اشعار موزون تلقین می‌کند. - و تفاوت ما بین شعرا در هنر بلاغت و سخن پردازی مربوط باختلاف فوت و ضعف روحانی همان تابعه‌ها و همزاد های ایشان است.

### ابوالنجم عجلی (فضل بن قدامة بن عبدالله) در این معنی گوید:

انی وکل شاعر من البشر شیطانة انثی و شیطانی ذکر  
فمارآنی شاعر الاستتر فعل نجوم اللیل عاین القمر

### حکیم نظامی در مثنوی «هفت پیکر» که شیوه سخن گوئی و قدرت خود را در شعر و شاعری

وصف کرده است هم بفضیله «تابغه» اشاره می‌کند:

جبرئیلیم بجنسی قلمم بر صفحه چنین کشد رقم  
کاین فسون را که جنی آموزاست جامه نو کن که فصل نوروزاست  
آنچنان کن ز دیو پنهانش که نداند مگر سلیماناش

### در تفسیر ابوالفتوح رازی ضمن تفسیر کلمه «شیطان» بیت اول «ابوالنجم عجلی» را

نقل می‌کند و مینویسد: «آن شیطان را می‌خواهد که عرب آنرا **تابغه** خواند و گوید هر شاعری را از جن و انس تابعه باشد که او را شعر تلقین کند: ج ۱ ص ۵۰».

نگارنده اول بار از مطالعه همین تفسیر که منبع فواید و مواهب است بخصوصیت معنی کلمه «تابغه» و ارتباط آن با شعر و شاعری بی بردم و مشکل «رود کی» و «جمال الدین» و «نظامی» را پیش خود حل کردم و خلاصه آنرا پیشکش خوانندگان گرامی ساختم تا آنرا بمحک اعتبار زنند و اگر اقل فایده‌تی از آن برگرفتند این ضعیف را بدعای خیر یاد کنند. والله الموفق.

\*\*\*

در خاتمه یاد آور می‌شوم که غرض اصلی من در این نوع مقالات فقط کشف حقایق است و ابدأ منظور خود ستایی ندارم. در خصوص کلمه «مضرب» دیدم و شنیدم که حق مرا بمرحوم «اقبال آشتیانی» داده‌اند و در این باره مطلقاً مشاجره نکردم برای اینکه بحث برس يك کلمه چندان اهمیت نداشت؛ از آن گذشته بسیاری از مقالات و نوشته های تحقیقی حتی یاره‌یی از اشعار مرا بنام خود تغییر دادند و من هیچ بروی خود نیاوردم و با حقائق حق خود قیام نکردم. اصلاً من اهل مناظرت و مشاجرت نیستم و این عمل را مناسب شأن اهل علم و دانش نمیدانم؛ اما در خصوص کلمه «تابغه» نمیدانم چرا باین هوس افتاده‌ام که از خوانندگان این مقالت خواهش کنم که اگر کسی قبل از من بکشف معنی اصلی این کلمه و تناسب آن با موارد استعمالش بی برده است او را معرفی و اطلاع خود را در همین مجله «یغما» درج کنند تا لاف خود این بنده از اشتباه بیرون بیایم چرا که ممکن است دیگری قبل از من باین نکته پی برده و آنرا در جایی نوشته باشد که من آنرا ندیده و از این جهت پنداشته‌ام که این عقده را اول بار من گشوده‌ام، و اگر چنین نیست حق کشتی و حق بری نکنند. و فقنالله و یاهاهم لحفظ الحق و والتجنب عن مواضع العقوق، والسلام علی من ابشع الهدی. (جلال الدین همایی)